

تأملی در تأثیر توسعه بر هویت فرهنگی

دکتر محمدرحیم عیوضی^۱

محمدجواد هراتی^۲

(تاریخ دریافت ۸۸/۶/۷ - تاریخ تصویب ۸۸/۸/۲۰)

چکیده

توسعه می‌تواند تأثیرات مختلفی بر هویت به عنوان یکی از مهمترین مسائل اجتماعی داشته باشد که لازم است در فرآیند توسعه مورد توجه قرار گیرد. هرچند برخی از نظریات بر تأثیر توسعه‌یافتگی بر انسجام هویتی و تأثیرات مثبت آن تأکید دارند، اما برخی مدل‌های توسعه می‌تواند اثرات منفی بر هویت فرهنگی داشته باشد. سؤال اصلی مقاله در رابطه با تأثیر منفی توسعه بر هویت می‌باشد و اینکه توسعه با الگوهای خاص چه تأثیری بر هویت داشته و علت این امر را در چه موضوعی می‌توان جستجو کرد؟ نگارنده با در نظر گرفتن الگوهای توسعه درونزا و برونزا و همچنین هویتی که توسعه برونزا با خود دارد، استدلال خواهد کرد که توسعه با الگوی برونزا، به دلیل ناهمگونی ارزش‌ها و فرهنگ آن با هویت فرهنگ کشورهای واردکننده الگو توسعه، چالش‌های هویتی را در فرآیند توسعه ایجاد خواهد نمود و این چالش‌ها ممکن است به بستری برای تبدیل شدن به بحران هویت تبدیل شوند. مقصود ما از توسعه، در یک شکل کلی توسعه اقتصادی است که به عنوان غایت دیگر انواع توسعه مطرح است. مقاله حاضر ضمن بررسی موارد ذکر شده، به دنبال بررسی علل حل نشدن چالش‌های هویتی در فرآیند توسعه در کشورهای در حال توسعه است.

واژگان کلیدی: توسعه برونزا، هویت، بحران هویت.

۱- دانشیار دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)، ra.eivazi@yahoo.com

۲- عضو هیأت علمی دانشگاه بوعلی سینا

مقدمه

توسعه یکی از مفاهیم علوم اجتماعی و از واقعیات عصر حاضر است که تعابیر و تعاریف مختلفی از آن ارائه می‌شود. برخی معتقدند که توسعه، کوششی است برای ایجاد تعادلی تحقق نیافته یا راه حلی در جهت رفع فشارها و مشکلاتی که پیوسته بین بخش‌های مختلف زندگی اجتماعی و انسانی وجود دارد. به تعبیر دیگر توسعه فرآیندی است که در آن بسیاری از ساختارهای اقتصادی - اجتماعی با هدف بهبود وضعیت موجود و رسیدن به وضع مطلوب تغییر یافته و جوامع مختلف را از رسیدن به آن اجتناب‌ناپذیر می‌دانند. توسعه در بسیاری از موارد حتی عادات و رسوم و عقاید مردم را نیز در بر می‌گیرد. در حقیقت اندیشمندان توسعه را امری چند بعدی دانسته‌اند که ابعاد اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و انسانی را شامل می‌شود.

فارغ از تعاریف و دیدگاه‌های مختلفی که درباره توسعه و توسعه‌نیافتگی و یا اصول توسعه ارائه شده، بحث از تأثیرات متقابل توسعه بر دیگر مباحث اجتماعی، از دیگر موضوعاتی است که می‌باید مورد توجه قرار گیرد.

از جمله این مسائل و موضوعات اجتماعی "هویت" است. هویت به عنوان یکی از دیگر موضوعات اجتماعی دارای انواع و جایگاه مهمی در مسائل اجتماعی است. در این زمینه باید پرسید که آیا هویت با توسعه ارتباط دارد؟ در صورتی که این دو با یکدیگر ارتباط دارند، ارتباط آنان از چه نوعی است؟ در این خصوص دو گونه سؤال مطرح است. یکی اینکه هویت چه تأثیری بر توسعه و توسعه یافتگی دارد و دوم اینکه توسعه چه تأثیری بر هویت دارد؟ در مورد سؤال اول می‌توان چند سؤال مطرح نمود. آیا انسان‌ها با هر هویت و فرهنگی می‌توانند به توسعه دست یابند؟ آیا برای توسعه، فرهنگ خاصی لازم است؟ اینها سؤالاتی است که در ارتباط با توسعه و هویت پرسیده می‌شود.

در مقاله حاضر تلاش شده به بررسی رابطه متقابل و تأثیر توسعه و هویت پرداخته شود. بر این اساس مسأله اصلی مقاله رابطه توسعه و هویت و تأثیرات منفی توسعه بر هویت است. فرضیه نگارنده چنین است که اگر الگوی به کار رفته در توسعه از نوع توسعه برونزا باشد، نامتناسب با هویت فرهنگی داخلی بوده و موجب شکل‌گیری چالش هویت فرهنگی شده و ممکن است به بحران هویت منجر شود.

برای توضیح این مطلب ابتدا به بررسی مفهوم هویت و بحران هویت پرداخته و سپس با اشاره مختصری به تأثیر هویت بر توسعه و توسعه‌یافتگی، به تبیین چگونگی تأثیر توسعه برونزا در

شکل‌گیری چالش‌های هویتی و بحران هویت خواهیم پرداخت.

در این زمینه شایان ذکر است که هر چند توسعه داری انواع گوناگونی بوده و ابعاد مختلف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را در برمی‌گیرد و هویت نیز دارای انواع گوناگونی است، اما بر اساس یک استدلال، این باور صحیح است که آنچه به عنوان انواع گوناگون توسعه در غرب مطرح گردیده، در راستای یک مفهوم است و آن توسعه اقتصادی است. در حقیقت غایت دیگر انواع توسعه، همان توسعه اقتصادی است. بنابراین مقصود از توسعه بررسی مفهومی آن است که ممکن است شامل دیگر انواع توسعه نیز بشود، اما اصل آن همان توسعه در اقتصاد است. به همین منظور توضیح خواهیم داد چگونه توسعه برونزا دارای هویتی برونزا بوده و اجرای آن در جامعه چالش‌های هویتی ایجاد خواهد نمود.

در خصوص هویت نیز اگر چه گونه‌های مختلفی از هویت تعریف شده، اما با عنایت به عنصر عمده تشکیل‌دهنده هویت اجتماعی که همان فرهنگ است، این مقاله مفهوم «هویت فرهنگی» را در بحث خود و تأثیرات متقابل آن با توسعه را در نظر خواهد گرفت.

۱- مفهوم هویت و بحران هویت

۱-۱- مفهوم هویت

هویت یکی از مفاهیم پیچیده اجتماعی است که تا کنون دیدگاه‌های مختلفی درباره آن ارائه شده است. هویت در لغت به معنای تشخیص (دهخدا، ۱۳۷۷: ج ۱۴: ۲۰۸۶۶) و آنچه سبب شناسایی شخص باشد (معین، ۱۳۸۷، ج ۵: ۲۲۸)، تعریف شده است. اما از نظر اصطلاحی عبارت است از مجموعه خصوصیات و مشخصات اساسی اجتماعی، فرهنگی، روانی، فلسفی، زیستی و تاریخی همسان که به رسایی و روایی بر ماهیت یا ذات گروه، به معنای یگانگی یا همانندی اعضای آن با یکدیگر، دلالت کند و آنان را در یک ظرف زمانی و مکانی معین به طور مشخص و قابل قبول و آگاهانه از سایر گروه‌ها و افراد متعلق به آنها متمایز سازد (الطایبی، ۱۳۷۸: ۱۳۹).

هویت در کلی‌ترین مفهوم آن به خودآگاهی یک شخص در رابطه با دیگری اشاره دارد. با وجود این در روان‌شناسی اجتماعی، با یک مفهوم خاص‌تر یعنی خودآگاهی در چارچوب عضویت یک فرد در گروه‌های اجتماعی مختلف، دلالت می‌کند. این مفهوم از واژه هویت، بیشتر مرهون مطالعات جی.اچ.مید است که بر مفهوم اجتماعی «خود» تأکید کرده و استدلال می‌کرد که تجربه افراد از خودشان، از منظر اجتماعی است که به آن تعلق دارند. این مسأله برای

تشخیص جنبه عمومی (یا اجتماعی) هویت از جنبه خصوصی تر آن (یا شخصی)، اهمیت دارد (کاپر، ۱۹۹۶: ۷۸۹).

درباره اهمیت هویت در جامعه و بحث از آن می‌توان گفت که شناخت از خود فردی و جمعی آثار بسیار سودمندی را به دنبال خواهد داشت. از جمله اینکه رسیدن به پیشرفت و توسعه و تعالی انسان نیازمند شناخت از خود است و به تعبیری از خود بیگانگی نمی‌تواند انسان را به مقصد برساند. عماد افروغ در کتاب هویت ایرانی و حقوق فرهنگی با اشاره به نظرات ویلیام هانوی در خصوص اهمیت هویت می‌نویسد: به تعبیر ویلیام هانوی، یکی از ایران‌شناسان و شرق‌شناسان، ما تا ندانیم که بودیم، نمی‌توانیم بدانیم که هستیم؛ یعنی شناخت هستی ما در گرو شناخت تاریخی ماست و تا ندانیم که چگونه به جایی که هستیم رسیده‌ایم، نمی‌توانیم بدانیم که به کجا می‌رویم. این، سخن پرمعنا و پرمغزی است. ما هر کجا که می‌خواهیم برویم، چه در قالب توسعه اقتصادی، توسعه سیاسی یا توسعه فرهنگی، اول باید ببینیم که در تاریخ چه بوده‌ایم. چگونه به اینجایی که الان هستیم رسیده‌ایم؟ این گذشته را باید خوب شناخت (افروغ، ۱۳۸۷: ۲۳).

امانوئل کاستلز در این زمینه معتقد است: همان گونه که نقش‌ها کار ویژه‌ها را سازمان می‌دهند، هویت‌ها هم معنا را سازمان می‌دهند (کاستلز، ۱۳۸۰: ۲۲).

فرهنگ رجائی ضرورت بحث از هویت را در این می‌داند که داشتن تعریفی از خود، اولین قدم نه تنها در بر عهده گرفتن نقش، بلکه از مقدمات انسان بودن است. «هویت محصول خودشناسی فردی و گروهی است» (رجائی، ۱۳۸۲: ۴۲) و باعث می‌شود که دو عامل اعتماد به نفس فردی و داشتن جهت کلی جمعی با هم تلفیق شوند و به تعبیر ابن خلدون، سبب تمدن‌سازی و «تولید تمدنی» شود.

بصورت خلاصه از آنچه درباره اهمیت و کارکرد هویت در انسان گفته شد، می‌توان گفت که هویت در ایجاد امنیت برای جامعه و انسان دارای ضرورت است و از سوی دیگر رسیدن به پیشرفت و توسعه نیازمند هویت است و بدون شک پیشرفت و تعالی انسان نیازمند هویت است. باید توجه داشت از عواملی که در شکل‌گیری هویت اثر فراوان دارد فرهنگ، جهان‌بینی و نگاهی است که انسان به خود و اجتماع دارد. بنابراین بن‌مایه هویت‌های اجتماعی فرهنگ بوده و

بر اساس آن مفهومی به نام هویت فرهنگی نیز قابل احصاء است که در آن افراد خود را متعلق به فرهنگی خاص دانسته و حرکت رو به جلو و پیشرفت خود را بر اساس آن تعریف می‌نمایند.

۱-۱- هویت فرهنگی

برای تعریف فرهنگ دو روش نظری و عملی وجود دارد که طرح روش نظری، ضروری به نظر نمی‌رسد؛ اما در روش عملی چون مفاهیم انتزاعی همانند شخصیت، تفکر و ... که ساختار محسوب می‌شوند با توجه به بازتابی که در گفتار، کردار و مصنوعات هنری دارند، تعریف می‌شوند. فرهنگ جامعه نیز عبارت است از برداشت‌های ذهنی و عقاید و ارزش‌های حاکم در بین گروه‌های مسلط جامعه. از این دیدگاه فرهنگ هر جامعه دو بعد متمایز مادی و غیرمادی دارد. بعد مادی به مجموعه پدیده‌هایی اطلاق می‌شود که محسوس و ملموس و قابل اندازه‌گیری با موازین کمی و علمی است و این مجموعه شامل ابزارها و اشیائی است که به دست اعضای پیشین جامعه ساخته شده و برای اعضای حاضر به جای مانده‌اند مانند فنون، ابزارهای کاربردی و تولیدی. بعد غیرمادی شامل مسائلی است که با موازین کمی قابل اندازه‌گیری نیست. این مجموعه شامل آداب و رسوم و معتقدات، علوم و هنرهایی است که عمدتاً بوسیله زبان و خط فراگرفته می‌شوند. در واقع این دو مجموعه هویت فرهنگی یک جامعه را شکل می‌دهند (روح الامین، ۱۳۶۸: ۲۴).

۱-۲- بحران هویت

"بحران هویت" پدیده یا احساسی است که از نوعی بی‌ثباتی، اختلال در کارکردها یا اجزاء موجود در نظام یا گسیختگی ساختی در یک "من" فردی یا اجتماعی گزارش می‌دهد و در ایجاد این نوع احساس، هم عناصر عینی و هم عناصر ذهنی، و نیز عوامل فکری و ارزشی دخیل می‌باشند (سینائی، ۱۳۷۰: ۴۹).

بنابراین بحران هویت اساساً مبتنی بر این باور است که آدمیان برای معنی بخشیدن به زندگی، به تبیین روابط خود با دیگران و با محیط طبیعی در یک چارچوب ارزشی نیاز دارند، و دیگر اینکه هرگاه عناصر اصلی نظام ارزشی سست شوند یا یکپارچگی خود را از دست دهند، هویت فرد یا گروه دستخوش عدم تعادل یا "بحران" می‌شود. در یک جامعه به اصطلاح سنتی، بسیاری

از عناصر هویت بخش جنبه محلی و وفاداری های فرد به گونه عمده متوجه ارزش های قبیله ای، ایلی و عشیره ای است، حال آنکه در یک جامعه به اصطلاح مدرن، علائق و وفاداری های محلی در بسیاری از زمینه ها به سوی منافع و مصالح گسترده تر و عام تر سوق داده می شوند (مرتضویان، ۱۳۷۲).

هر گاه ارزش های جدید در جامعه وارد شود و به دنبال نهادینه کردن خود باشد، تضادی میان ارزش های جدید و قدیم ایجاد خواهد شد. بدین ترتیب زمانی که ارزش های جدید بتواند به مقابله با ارزش های قدیم بپردازد، ممکن است فرهنگ جامعه را دستخوش تحولاتی نموده و در نهایت هویت فرهنگی جامعه را با چالش مواجه سازد و در صورت حل نشدن این چالش، بستری برای تبدیل آن به بحران و تهدید فراهم خواهد شد. شکل گیری بحران هویت موجب می شود تا افراد نتوانند به شناسایی خود و هویت فرهنگی خود به منظور حرکت به سوی پیشرفت بپردازند. یکی از عوامل مؤثری که در شکل گیری ارزش های جدید و تحولات فرهنگی تأثیر فراوان دارد، مقوله ای به نام توسعه برونزا است که با خود ارزش ها و فرهنگ جدیدی را وارد نموده و در مقابل هویت فرهنگی ایجاد چالش می کند که به توضیح آن خواهیم پرداخت.

۲. تأثیرات توسعه بر هویت

برخی از صاحب نظران بر این باورند که توسعه یافتگی می تواند تأثیرات مثبتی بر هویت داشته باشد. این صاحب نظران بر این باورند که توسعه یافتگی غایتی است که به هویت یابی و انسجام هویتی افراد در جامعه کمک می نماید. اما علاوه بر این تأثیر مثبت توسعه بر هویت، تأثیرات منفی آن نیز قابل احصاء است که با توجه به مسأله مقاله پیش رو، تمرکز بحث را بر این نوع از تأثیر قرار می دهیم. از جنبه های این نوع تأثیر منفی توسعه بر هویت می توان به شکل گیری چالش های هویتی و بحران هویت اشاره نمود. اما پیش از ورود به این بحث لازم است تا نگاهی کوتاه به آثار موجود در زمینه توسعه و بحران هویت و به عبارتی جایگاه بحران هویت در تئوری های توسعه داشته باشیم تا قسمت هایی که کمتر مورد توجه قرار گرفته و اهمیت زیادی دارند را مورد بررسی قرار دهیم.

۱-۲- جایگاه بحران هویت در تئوری‌های توسعه

"بحران هویت" در نظریات مربوط به توسعه اغلب در چارچوب نظریه‌های توسعه سیاسی و تأسیس کشورهای ملی و فرآیند "ملت‌سازی" مطرح شده است. نظریات روان‌شناسانه سیاسی و جامعه‌شناسانه افرادی همچون اریک فروم، هانا آرنت و امیل دورکهایم را می‌توان در محدوده نظریه‌های تغییر درونی که از نظریات بسیار اساسی در علم سیاست و جامعه‌شناسی است و به منزله منطق بسیاری از تحلیل‌ها به کار می‌رود، جای داد. ریشه‌های این نظریه به یکی از آراء عمده علوم اجتماعی مدرن یعنی به نظریه دورکهایم در باب "تقسیم کار اجتماعی" و الگوی اندام‌واره‌ای از جامعه برمی‌گردد. به نظر دورکهایم جامعه یک موجود زنده است و افراد به مثابه یاخته‌هایی هستند که اعضای این جامعه را تشکیل داده و به صورت یک موجود زنده از نظر همبستگی اجتماعی متحول می‌شوند. جوامع به طور مستمر از حالت ابتدایی و ساده به حالت مدرن و پیچیده سیر می‌کنند و در هر مرحله همبستگی‌های قبلی فرو می‌پاشند و همبستگی‌های جدیدی جای آنها را می‌گیرند (دورکهایم، ۱۳۶۹: ۲۱۳-۲۱۲).

بر اساس این دیدگاه به تدریج که جوامع از حالت ابتدایی خارج شده و به سوی توسعه پیش می‌روند، همبستگی‌های اجتماعی پیشین فرو می‌پاشند. این در حالی است که هنوز همبستگی‌های اجتماعی جدید شکل نگرفته‌اند؛ از این رو در حالت گذار جوامع از یک مرحله به مرحله دیگر، همبستگی اجتماعی به ضعیف‌ترین نقطه خود می‌رسد و نیروهای گسستگی در اوج قرار می‌گیرند. در چنین حالتی است که جوامع دچار سرگشتگی و بی‌هویتی شده، به تعبیر دورکهایم حالت "آنومی" در جوامع پدید می‌آید. بنابر نظر دورکهایم جوامع همانند ارگانسیم‌ها دچار تحول و در نتیجه عدم انسجام و گسیختگی می‌شوند. در چنین وضعیتی وجدان مشترک جامعه به زوال می‌گراید، ارزش‌ها و هنجارهای قبلی فرد فرو می‌پاشند، چندگانگی ارزشی در سطح جامعه پدیدار شده و جامعه دچار تعدد شخصیت می‌شود. از این رو حالت سرگشتگی یا آنومی در سطح جامعه نمایان می‌شود. نوسازی جامعه موجب پیدایش گروه‌های جدید و جایجایی گروه‌های قدیم می‌شود. این گروه‌های جدید به ناچار باید خود را با وضعیت نو "شناسایی" کنند و هویت جدیدی به دست آورند (پرتویی، ۱۳۸۷).

سرانجام اریک فروم (۱۳۶۶) نیز وضعیت آنومی و بی‌هویتی را در کتاب "گریز از آزادی" خود به بحث می‌گذارد. عصاره اندیشه فروم این است که در عصر مدرن، انسان از امنیت دور شده و وارد عصر آزادی شده است، ولی در این دوره، از آزادی سرخورده شده و از آن می‌گریزد. در

عصر مدرن فردگرایی افراطی موجب شده که انسان به صورت مهره‌ای تنها در جامعه رها شود و در آن هیچ تکیه‌گاهی نداشته باشد و هر فردی از افراد جامعه بر اساس اصل رقابت، باید بتواند گلیم خود را از آب بیرون بکشد. از سوی دیگر سکولاریسم، انسان مدرن را از معنویت جدا ساخته و راسیونالیسم نیز وی را بر عقل ناقص خویش متکی کرده است. و همه اینها باعث شده‌اند که انسان مدرن دچار سرگشتگی شود. از این رو انسان مدرن، از آزادی که موجب بی‌امنی و بی‌تکایی او شده، می‌گریزد و به دامن رهبرانی می‌افتد که همبستگی را وعده می‌دهند. جنبش‌های توده‌ای و توده‌ای شدن جوامع مدرن حاصل چنین فرآیندی است.

لوسین پای نیز از جمله نظریه‌پردازانی است که به بحث از تأثیر توسعه سیاسی بر شکل‌گیری بحران هویت پرداخته و معتقد است که در فرآیند توسعه سیاسی، بحران هویت وقتی رخ می‌دهد که یک جامعه دریابد که آنچه را که تاکنون بطور دربست و بی‌چون و چرا به عنوان تعاریف فیزیکی و روانشناسانه «خودجمعی» اش پذیرفته است، تحت شرایط تاریخی جدید دیگر قابل پذیرش نیست (پای، ۱۳۸۰: ۱۷۰).

خلاصه آنکه بحث از بحران هویت در تئوری‌های توسعه اغلب پیرامون توسعه سیاسی متمرکز بوده و توجه کمتری به دیگر ابعاد توسعه و همچنین توسعه به عنوان یک مفهوم شده است؛ به همین منظور تلاش می‌کنیم به بررسی تأثیر دیگر ابعاد توسعه برونزا بر هویت فرهنگی بپردازیم.

۲-۲- الگوهای توسعه، ارزش‌ها و هویت

یکی از موضوعاتی که توجه به آن لازم است، الگوی توسعه و تأثیر آن بر ارزش‌ها است. برای انجام توسعه مدل‌ها و الگوهای مختلفی وجود دارد و لزوماً هر الگویی برای توسعه مفید نیست و ممکن است مشکلاتی برای جامعه فراهم نماید.

الگوی توسعه، سیستم و نظامی از شاخص‌های کلیدی و متغیرهای اصلی برگرفته از سیستم اجتماعی برگزیده و ناظر به وضعیت موجود جامعه است که برای سنجش و نظارت بر تمامی سطوح توسعه انسانی - اجتماعی تدوین می‌یابد. این الگو، گزارشگر وضعیتی فرضی از یک نظام اجتماعی است که اجزای معین آن دارای هنجار و مطلوبیتی است که بر اساس هدف غایی و با توجه به تغییرات محیطی پیش‌بینی شده است و برای ایجاد بیشترین سازگاری میان موضع و وضعیت جامعه و با امید به حصول و بروز رفتاری مطلوب، طرح‌ریزی می‌گردد. الگوی توسعه را، اهداف ساختاری نیز می‌توان خواند.

بنابراین الگوی توسعه از سویی وابسته به طرح برگزیده سیستم اجتماعی و زیرمجموعه‌های فرهنگی، سیاسی، اقتصادی یا طرح اهداف و آرمان‌گایی و نظام ارزشی حاکم بر آن و از سویی دیگر تحت تأثیر شرایط محیطی، درونی، تغییرات ساختار و رفتار در گذشته می‌باشد. به علاوه سازگاری و تناسب میان اجزای آن نیز به لحاظ ارتباطات نظام یافته اجزای خود سیستم لازم و ضروری است (آکوچکیان، ۱۳۷۱: ۴۳). در مفهوم الگوی توسعه، برخی راهبردهای توسعه را نیز دخیل دانسته و الگوی توسعه را روش‌های یک کشور برای گذار موفقیت‌آمیز تاریخی از یک دوران به دوران بعدی، تعریف می‌کنند (عظیمی، ۱۳۷۱: ۴۶).

اگر ارزش‌هایی که الگوی توسعه مد نظر دارد، با ارزش‌های متعالی حاکم بر جامعه همسو نباشند، جامعه همواره با تنش‌ها و بحران‌های خاصی مواجه می‌شود. زیرا اگر این الگو و ارزش‌های حاکم بر آن، مورد پذیرش انسان که عامل توسعه است قرار نگیرد، نمی‌تواند مشارکت عمومی مردم را - که عنصری حساس در توسعه است - جلب نماید؛ از این رو فرجامی جز شکست نخواهد داشت (نظرپور، ۱۳۷۸).

الگوهای توسعه متفاوت است. کشورهایی که امروزه توسعه یافته قلمداد می‌شوند، از طریق یک الگو، مسیر توسعه‌یافتگی را طی نکرده‌اند؛ بلکه الگوهای مختلفی برای رسیدن به آن هدف وجود دارد. مثلاً الگوی توسعه غربی به فردگرایی مطلق تأکید می‌ورزد. زیرا غرب، پایه و اساس تفکر اجتماعی خود را بر منابع خصوصی استوار کرده است. مکتب کلاسیک و در رأس آن آدم اسمیت، معتقد بود که اگر منافع فرد در شرایط رقابتی تأمین شود، فرد برای حداکثر نمودن سود خود، بهترین ترکیب عوامل را انتخاب می‌کند، هزینه‌ها را پایین می‌آورد، کار بیشتری می‌کند و سرانجام جامعه مسیر توسعه را به آسانی طی کند. در این الگو، سودجویی فردی تأمین‌کننده منافع اجتماعی است. کشورهای نظیر انگلستان و آمریکا و فرانسه در این جهت گام برداشتند (نظرپور، ۱۳۷۸).

اما در الگوی توسعه ژاپن بر آمیزه‌ای از منافع ملی و منافع خصوصی، تأکید شده است. منافع ملی توسط دولت تأمین می‌شود و با طراحی‌ای که دولت انجام می‌دهد، شرایط برای حفظ منافع خصوصی نیز آماده می‌شود. الگوی ژاپنی، روحیه مشارکت و در نظر گرفتن مصالح جامعه را که ضامن نیرومند آن دولت است، اساس کار خویش قرار داده است؛ تا جایی که پیشرفت صنعتی ژاپن، فرآورده ارتباط مستقیم و منسجم بین ارزش‌ها و معیارهای فرهنگی جمع‌گرایانه جامعه

ژاپنی و شیوه‌های مدیریت سازمان‌های شغلی آن، دانسته شده است.

پس هر کدام از این الگوها که با درک درست واقعیات اجتماعی، سیاسی، اقتصادی یک کشور یا منطقه تدوین شده‌اند نیز به نوبه خود موفق بوده و توانسته‌اند جامعه را به پیشرفت و توسعه‌ای مطلوب هدایت کنند.

از این رو با اطمینان می‌توان گفت، الگوی توسعه که هماهنگ با شرایط و مقتضیات هر کشور شکل می‌گیرد، مختص به همان کشور است و قابل انتقال به کشور دیگر نیست؛ یعنی یک الگوی رشد و توسعه اقتصادی ممکن است از هر جهت در یک اقتصاد پیشرفته صنعتی صحیح و کارآمد باشد، در حالی که همین الگو در یک جامعه توسعه‌نیافته که بیشتر مبتنی بر اقتصاد کشاورزی است، ناصحیح بوده و کاربردی نداشته باشد (ستاری فر، ۱۳۸۰).

بنابراین، تنها در صورتی می‌توان از الگوهای وارداتی سود جست که اصلاحات اساسی در آنها صورت پذیرفته باشد؛ به گونه‌ای که بتوان آنها را الگوی جدید و مستقل از نوع وارداتی محسوب داشت. بنابراین، الگوی توسعه واقعی که به طور کامل قابل رونویسی باشد، وجود ندارد؛ بلکه فقط موفقیت‌ها و شکست‌های کشورهای مختلف وجود دارد که می‌توانند در تعیین استراتژی‌های جدید مورد استفاده قرار گیرند (دوپویی، ۱۳۷۴: ۷۷).

در صورتی که از الگوهای وارداتی به منظور توسعه در یک کشور استفاده شود، مسائل و چالش‌های فراوانی را برای آن فراهم خواهد نمود که از جمله آن می‌توان به تغییر در ارزش‌ها و چالش‌های فرهنگی و هویتی اشاره نمود.

۳-۲- ناکامی‌های نظریات توسعه برونزا و مسائل فرهنگی جهان سوم

با نگاهی به گفتمان توسعه در قرن اخیر که خواستگاه آن غرب بود، می‌توان گفت که توسعه خود دچار چالش‌ها و مشکلات فراوانی در غرب بوده است، اما همین گفتمان در کشورهای جهان سوم به انحاء مختلف تحمیل و اجرا شد و به عنوان الگویی برونزا و اجتناب‌ناپذیر ارائه گردید. اما تاریخ سراسر شکست آن، خود بهترین گواه بی‌تناسبی آن با واقعیت این کشورها و مشکلات یا نیازهای آنهاست.

جریان اصلی نظریه‌پردازی در حوزه توسعه تا همین اواخر و بلکه هم‌اکنون تحت تسلط گونه‌های متفاوت رویکردی بود که به نام رویکرد نوسازی معروف گردیده است. با این حال در دوره اول عصر توسعه برای حدوداً دو دهه، به جای نظریه توسعه، اقتصاد - توسعه داشته‌ایم که جایگزین

برای اقتصاد استعماری به حساب می‌آمد. اقتصاد در این مرحله اساساً فاقد نظریه‌ای در باب توسعه بود زیرا اقتصاد چیزی جز کاربرد علم اقتصاد موجود جوامع سرمایه‌داری در مورد کشورهای مستعمره تحت شرایط تازه نبود. از آنجایی که اقتصاددانان در این دوره بر پایه شعار «اقتصاد، اقتصاد است»، به وحدت و عمومیت اقتصاد متعارف سرمایه‌داری در اشکال کلاسیکی، نوکلاسیکی یا کینزی آن معتقد بودند. نتیجه طبیعی این مرحله از نظریه‌پردازی نیز نمی‌توانست غیر از الگوگیری از توسعه غرب به عنوان تنها مدل توسعه باشد. از این رو این عجب نیست که به علاوه قبول تمامی ابعاد نظری و مفروضات اقتصاد غرب، آخرین آنها یعنی مدل کینزی برای طراحی رشد کشورهای تحت استعماری بکار گرفته شود، در حالیکه بی‌ربط‌ترین آنها به شرایط این کشورها بود (کچویان، ۱۳۸۴: ۱۱۲-۱۱۱).

در هر حال در این مرحله از توسعه تصویر خام و ساده‌انگارانه‌ای شکل گرفت که می‌گفت کل تحول توسعه، حرکتی جز یک اقدام فنی کلان یا مهندسی اجتماعی بلند دامنه در حوزه اقتصاد نیست. در این فرآیند دولت‌ها و اقتصاددانان و برنامه‌های چند سאלه اقتصادی عناصر کلیدی به حساب می‌آیند. توسعه نیز همانگونه که عنوان یکی از معتبرترین و کلاسیک‌ترین کارهای این دوره نشان می‌دهد، خیری جز "رشد اقتصادی" یا افزایش کمی متغیرهای اقتصاد کلان بویژه تولید ناخالص ملی نیست (کچویان، ۱۳۸۴: ۱۱۲).

بطور کلی از منظر غربی‌ها توسعه معادل رشد کمی در شاخص‌های خالصاً اقتصادی بویژه تولید ناخالص ملی گرفته می‌شد. نسل اول از نظریه‌پردازان، توسعه را در قالب اقتصاد و عوامل اقتصادی تعریف کردند اما در نسل‌های بعدی رویکردهای دیگری نیز در این زمینه دیده شد، هر چند که این رویکردها نیز غایت خود را اقتصاد معرفی می‌کردند.

سؤال مهمی که وجود دارد این که: آیا توسعه اقتصادی تنها به معنای تغییر در وجوه مشخصی از رفتار آشکار، بویژه تحصیل مهارت‌های جدید یا اعمال اشکال تازه فعالیت اقتصادی است، یا اینکه مشروط به تغییرات بنیادی‌تر در روابط اجتماعی و حتی شناخت ارزش‌ها و اعتقادات یک فرهنگ بوده، و با آن‌ها همراه است (کچویان، ۱۳۸۴: ۱۱۳).

نظریه‌پردازان در زمینه «جبرگرایی اقتصادی» اهمیت عوامل فرهنگی را در توسعه اقتصادی متذکر می‌شوند و با آغاز دهه بعدی توسعه یا از وجهی آغاز رسمی دهه توسعه و برنامه‌ریزی توسعه توسط سازمان ملل، بابتی برای گذر از دیدگاه تنگ اقتصادی به توسعه و خطاهای آن باز شد. از

این زمان است که تدریجاً ما با اشکال دیگر توسعه نظیر توسعه فرهنگی و توسعه سیاسی به عنوان ابعاد مکمل توسعه اقتصادی مواجه می‌شویم. در این دهه نه تنها تشخیص داده می‌شود که معادل‌گیری رشد و توسعه خطایی فاحش است، بلکه تمرکز آنها در حوزه اقتصادی، صنعت و اجتماعات شهری که در کانون طرح‌های توسعه نسل اول بود به اعتبار غفلت آن از بخش کشاورزی و اجتماعات روستایی نیز مورد انتقاد قرار می‌گیرد (کچویان، ۱۳۸۴: ۱۱۴-۱۱۳).

اجرای این الگوها در جهان سوم عامل شکل‌گیری تعارضات و چالش‌های متعددی شد که بخش عمده آن مربوط به حوزه فرهنگ بود و با توجه به تعارض اقتضانات توسعه با الگوی وارداتی و هویت فرهنگی چالش‌هایی در مقابل هویت فرهنگی شکل گرفت.

طی چهارم، پنج دهه پس از آغاز عصر توسعه، ضمن آن که برنامه‌ها و نظریه‌پردازی‌های گسترده در باب توسعه فرهنگی و سیاسی همه را مشغول به خود ساخته بود، حدود ۲۵۰ جنگ کوچک و بزرگ و کثیری از کودتاها و قتل‌عام‌های گسترده بعنوان دست‌آورد این مناطق به ثبت گردید (کچویان، ۱۳۸۴: ۱۱۵). از این رو نه تنها الگوهای توسعه با ناکامی‌هایی در کشورهای توسعه نیافته مواجه شد، بلکه موجب شکل‌گیری چالش‌ها و بحران هویت در آن‌ها گردید.

۳. تأثیر توسعه و صنعتی شدن بر فرهنگ

با توجه به آنچه در خصوص تضاد توسعه و فرهنگ در جهان سوم گفته شد، اجرای برنامه توسعه برونزا می‌تواند اثرات نامطلوبی بر جامعه بگذارد. نکته ابتدایی که در خصوص توسعه با نگاه غربی وجود دارد اینکه در آن انسان، محور توسعه قرار می‌گیرد و قرار است که انسان توسعه ایجاد کند؛ نه اینکه توسعه در خدمت انسان قرار بگیرد. آنچه به عنوان مبنایی برای توسعه در غرب مطرح شده، انسان برای توسعه است و انسانی مطلوب است که بتواند توسعه ایجاد کند و نه توسعه‌ای که بتواند انسان‌ساز باشد.

بنابراین نگاهی که توسعه دارد، توسعه انسان مادی است و حتی در شاخصه‌های توسعه انسانی هم کمتر به جنبه‌های معنوی، فرهنگی و روحی - روانی انسان توجه می‌شود.

در اکثریت منابع غربی انسان مدرن با انسان سنتی مقایسه می‌شود و ویژگی‌های هر یک را برشمرده و توسعه را عبارت از این می‌داند که انسان با ویژگی‌های سنتی‌اش تبدیل به انسانی با ویژگی‌های مدرن شود. انسان توسعه‌یافته از منظر غرب انسانی است که به سرمایه‌های مادی بیشتری دسترسی داشته باشد. بدین ترتیب باید فرهنگ انسان سنتی به فرهنگ انسانی تغییر کند

که توان این تغییر را داشته باشد و فرهنگ‌هایی که به عوامل غیرمادی توجه دارند، برای توسعه مطلوب نیستند.

تعبدگرایی از دیگر ویژگی‌های انسان مدرن است که مخالفت با نگاه‌های دینی و الهی و ماورایی نیز از اینجا سرچشمه می‌گیرد (ر.ک. راهبرد یاس، ۱۳۸۴).

الگوی سکولاریسم، سودآوری نامحدود، صنعتی شدن نامحدود، دولت‌سالاری، حاکمیت مطلق بخش خصوصی، فردگرایی مطلق و دنیاپرستی، محصولات فکری سیاسی و اقتصادی نظام توسعه یافته هستند که در جوامع غربی و برخی کشورهای جهان روی داد (سریع‌القلم، ۱۳۷۲: ۵۱-۵۰). این الگو می‌بایستی در تمامی جوامعی که می‌خواهند توسعه یابند، اجرا شود.

فردگرایی مطلق نظیر سکولاریسم به عنوان اصول متغیر توسعه یافتگی تلقی می‌شود. این اصل یکی از اصول اساسی مکتب کلاسیک که بر اساس تز لیبرالیسم اقتصادی استوار است، محسوب می‌شود. از دیدگاه این مکتب که آدام اسمیت بنیانگذار آن است، انگیزه منافع شخصی عاملی است که سبب حفظ و تکامل کیفیت شخصیت انسانی می‌شود و تمام پدیده‌هایی که منجر به افزایش ثروت می‌شود، ناشی از آرامی بشر در تعقیب منافع شخصی و مادی اوست (تفضلی، ۱۳۸۵: ۸۹-۸۵).

۱-۳- توسعه صنعتی و فرهنگ

همانطور که پیش از این نیز بحث شد، الگوهای توسعه برونزا با وجه خاص خود بر فرهنگ تأثیر می‌گذارند که البته روند توسعه بر فرهنگ جامعه‌ای که خواستگاه جغرافیایی توسعه بوده نیز تأثیر گذار است.

فرهنگ و جامعه صنعتی اثر متقابل بر یکدیگر دارند. به دنبال پیدایش صنعت در ابعاد مختلف آن، فرهنگ نیز بطور مستمر تحت تأثیر قرار گرفته است. در حالی که قبل از انقلاب صنعتی، مجموعه فرهنگی تقریباً وضعیتی ثابت و ایستا داشت، به دنبال ظهور صنعت، مجموعه فرهنگی به ویژه در جوامع صنعتی در سطح وسیعی تحت تأثیر قرار گرفت، البته از جهتی موجبات تقویت و توسعه صنعتی را فراهم آورد (ویلیامز^۱، ۱۹۶۳: ۷).

صنعت و قشربندی جدید اجتماعی، ظهور جلوه‌های جدید هنری و همین‌طور تغییر شکل سیاسی

بسیاری از جوامع، هر یک در جای خود زمینه‌هایی را برای تغییرات فرهنگی فراهم می‌آورند. برخی از تنورسین‌های توسعه بر این باورند که در حالی که جوامع صنعتی عمدتاً به شرایط و خصوصیات یاد شده دست یافته‌اند؛ جوامع غیرصنعتی یا رو به توسعه، ابتدا می‌بایست زمینه‌های لازم را فراهم آورند تا بتوانند تغییرات فرهنگی را در جوامع خود پایه‌گذاری نمایند (شیخی، ۱۳۸۵: ۳۶).

ویلیامز عقیده دارد که به دنبال پیدایش صنعت در قرن ۱۹، ارزش‌های جدیدی پدیدار شد، اهداف تغییر کرد، قضاوت نیز در خصوص فعالیت‌های اجتماعی و اقتصادی متحول گردید (بیلینگتون، ۱۹۹۱: ۸). مجموعاً جریان صنعت، توسعه دیدگاه‌های عمومی را در حد وسیعی تحت تأثیر قرار داد. همین‌طور، اهداف افراد در جامعه و به‌طور کلی نظام‌های برنامه‌ریزی، نهاد دولت و ... صرفاً امرار معاش و تأمین زندگی روزمره نبود، بلکه اهداف بالاتری مبتنی بر تولید بیشتر، خلاقیت بیشتر، افزایش بهره‌وری و نظایر آن پدیدار گردید. همین‌طور، واکنش و قضاوت افراد نیز نسبت به کارکردهای دیگران به شکل وسیعی متحول گردید. از این رو، نظام صنعتی تفکر افراد را وسیعاً و بدین‌گونه تحت تأثیر قرار داد.

این‌گونه پیامدهای فرهنگی به دنبال جریان نوسازی در آمریکا نیز پدیدار گردید (لوین، ۱۹۸۸). به‌طور کلی جریان صنعت و توسعه، مجموعه روابط اجتماعی و فردی را تحت تأثیر قرار داد. حتی روابط درون خانواده نیز به‌طور بی‌سابقه‌ای تحت تأثیر قرار گرفت. دانشمندان یاد شده نیز در بسیاری از آثار و نوشته‌های خود بر عامل صنعت و تأثیر آن بر روابط اجتماعی و فرهنگی مکرراً اشاراتی داشته‌اند. گرچه پیامدهای فرهنگی ابتدا جوامع اروپایی (اروپای غربی) را تحت تأثیر قرار داد، لیکن این جریان یا همان فرآیند نوسازی به آمریکا نیز راه یافت، و تأثیرات خود را به‌طور وسیعی در آنجا بر جای گذاشت که هنوز هم ادامه دارد.

اگر بپذیریم که یک بعد اساسی و ضروری این عصر (عصر صنعت)، اعتقاد به پیشرفت انسانی بوده است، نظریه‌های مختلف فرهنگ، خود تلاش در تنظیم و کانالیزه کردن پیشرفت دارد. جوامع صنعتی به‌گونه‌ای تدریجی به پیشرفت و توسعه صنعتی خود دست یافتند. این‌گونه فرهنگ به دنبال توسعه صنعتی در انتظار سایر جوامع نیز می‌باشد. در عصر حاضر شاهد این

۱ - Billington

۲ - Levine

واقعیت هستیم که بسیاری از کشورها در حال ایجاد زمینه‌های زیربنایی برای خود هستند؛ یعنی جریانی که نهایتاً تغییرات فرهنگی و توسعه صنعتی را برای آنها به دنبال می‌آورد (شیخی، ۱۳۸۵: ۳۸). بدین ترتیب با اجرای توسعه صنعتی در کشورهای جهان سوم که مبتنی بر الگوهای برونزا است، به تدریج ارزش‌های جدیدی وارد جامعه خواهد شد که به دنبال تغییر فرهنگ در جامعه است و به نوبه خود چالش‌هایی برای هویت فرهنگی ایجاد خواهد نمود که درباره آن توضیح خواهیم داد.

در قرن نوزدهم نظریاتی ارائه شد که جهت پاسخگویی به نیاز انسان که همانا تکامل و برتری جویی او می‌باشد، به ناچار می‌بایست از صنعت و تکنولوژی برتر بهره گرفت و بر اساس آن از طریق توسعه صنعتی و تکنولوژیک می‌توان به برتری جویی انسان پاسخ داد. در چنین شرایطی، مفهوم فرهنگ و مفهوم تمدن کم و بیش برابر شد.

با ارائه چنین نظریه‌ای بسیاری از جوامع کمتر تکامل یافته، از جوامع صنعتی شده غربی پیروی کردند. امروزه حتی نوعی رقابت در این زمینه بین جوامع پدیدار شده و کشورهایی را در درجه بالایی از تمدن به حساب می‌آورند، که به فرهنگ صنعتی دست یافته باشند (شیخی، ۱۳۸۵: ۳۹).

از آنجا که تمدن و توسعه صنعتی کم و بیش مترادف معنا شده‌اند، بسیاری از جوامع به طور غیرمستقیم پا به عرصه صنعتی شدن نهادند. در نتیجه، مجموعه تغییرات اجتماعی و اقتصادی را که از دیدگاه جامعه‌شناسی از آن بنام جریان صنعتی شدن می‌توان نام برد، خود تغییرات فرهنگی و بنیادی در جوامع به وجود آورده است، این جریان در حال گسترش به جوامع غیرصنعتی نیز می‌باشد.

جامعه‌شناسان و نظریه‌پردازان قرن ۱۹ در پی شناخت فرایندهای اجتماعی، و علاقمند طبیعت جامعه صنعتی جدید بودند. آنها دنبال این بودند که چیزی دیگر جایگزین منابع سنتی خواهد شد؛ یعنی آنچه که امروزه به وضوح در بسیاری از جوامع قابل مشاهده است. جایگزینی تکنولوژی‌های پیشرفته، مکانیزه کردن کشاورزی، و ماشینی کردن بسیاری از خطوط تولید به جای تولیدات سنتی، از جمله مواردی است که در بسیاری از جوامع صنعتی به چشم می‌خورد. این نکته نیز قابل ذکر است که جهت جایگزینی منابع صنعتی با منابع سنتی، یا همان توسعه، زیرساخت‌های لازم از جمله «آموزش، ارتباطات، راه و نظایر آن» می‌بایست فراهم آید.

این گونه پیش‌بینی و آینده‌نگری در خصوص فرهنگ نیز صورت گرفته است؛ یعنی فرهنگ به

دنبال پیشرفت و توسعه صنعتی در انتظار تغییرات همه جانبه و گسترده‌ای خواهد بود. بسیاری از اقشار گوناگون در نقاط مختلف جهان با دستیابی به دانش جدید و کاربرد آن در زمینه‌های مختلف، دیدگاه‌های متفاوتی پیدا کرده و نحوه برخورد، تعاملات و حتی قضاوت‌های آنها را تحت تأثیر قرار گرفته است. از مجموعه این قبیل تغییرات به عنوان دگرگونی‌های فرهنگی می‌توان نام برد. بدین ترتیب توسعه تحول فرهنگی گسترده‌ای را در جامعه ایجاد می‌کند (ویلیامز، ۱۹۶۳: ۷). بدین ترتیب در فرآیند توسعه، تلاش برای تغییر فرهنگ جوامع در راستای همسان‌سازی با توسعه در دستور کار قرار گرفت که این امر هویت فرهنگی آنان را مورد هدف قرار داد.

۲-۳- نگاهی به اثرات توسعه صنعتی بر جامعه

در حالی که به دنبال توسعه صنعتی در غرب، باز هم نظام ارزشی از نوع قدیمی و سنتی آن، در آن جوامع رواج داشت، و آن مبتنی بر حفظ ارزش‌های عقیدتی - مذهبی و حفظ پایگاه اجتماعی برحسب سلسله مراتب، حفظ حریم بین کارگر و کارفرما و بود، ولی این ساختار به تدریج شروع به تغییر کرد، و نهایتاً توسعه صنعتی گر چه آهسته، ولی پیوسته فرهنگ و ارزش‌های جوامع را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

بسیاری از کشورها مجبور شده‌اند تا استانداردها و معیارهای کشورهای توسعه‌یافته (غربی) را در خصوص توسعه بپذیرند. حرکت یاد شده خود تمامی جوامع صنعتی اعم از روستایی و شهری را تحت تأثیر قرار داد. این قبیل جوامع صنعتی و شهری جدید که خود محصول مرحله اولیه توسعه سریع صنعت بودند، امروزه نیز در بسیاری از جوامع روبه صنعتی شدن به چشم می‌خورد؛ یعنی فرآیندی که تغییرات سریع اجتماعی و فرهنگی را نیز به دنبال دارد. جوامع اخیر امروزه شاهد تغییرات سریع فرهنگی، تلاش برای یکسان شدن الگوهای فرهنگی با فرهنگ توسعه، و همچنین تغییرات اجتماعی وسیع ناشی از صنعت هستند (ویلیامز، ۱۹۶۳: ۴۲).

با حرکت و موج نوسازی در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ میلادی و متعاقب آن جریان یا موج جهانی شدن طی دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ میلادی، گام‌های مؤثری در تغییرات فرهنگی و اجتماعی جوامع رو به توسعه در کنار صنعتی شدن آنها برداشته شد که این حرکت در راستای تغییر فرهنگ آنان به سوی فرهنگ توسعه بوده است، و نهایتاً این قبیل جوامع در حد وسیعی تحت تأثیر قرار گرفته‌اند.

این گونه می‌توان نتیجه گرفت که نظام صنعتی نوین به هیچ وجه تطابق و هماهنگی با جامعه سنتی و فرهنگ آن نداشت. بنابراین پذیرش اصول، هنجارها و ارزش‌های جدید در این قبیل جوامع کاری بس مشکل می‌نمود. به همین خاطر، بسیاری از دولت‌های ذریبط در ابتدای جریان صنعتی شدن سیاست‌های خاص و قوانین متفاوتی را تدوین کرده، و به اجرا گذاشتند؛ به نحوی که با سهولت بیشتر بتوانند تحول مورد نظر را در جوامع خود محقق سازند. از سوی دیگر، جامعه سنتی نیز تطابق با تحقق افزایش منافع نداشت؛ یعنی در جامعه سنتی دستیابی به منافع در قالب تصاعدی آن صورت نمی‌گرفت (ویلیامز، ۱۹۶۳: ۴۳).

از آنجا که هدف عمده صنعتی شدن و نظام سرمایه‌داری، تکاثر ثروت و افزایش تصاعدی منافع می‌باشد، پذیرش شیوه یاد شده به سختی توسط افراد و اعضای جوامع «جدیداً صنعتی شده» مشاهده می‌گردید. به تدریج و با تغییر قالب‌های فکری افراد، این شیوه اقتصادی و بهره‌برداری از منابع رایج گردید. شرایط جدید ضمن تغییر روابط، استفاده از نیروی انسانی را به مثابه استفاده از کالا تعبیر کرد، که می‌بایست به نازل‌ترین قیمت در صورت نیاز خریداری می‌شد. بدین گونه، جامعه سنتی به جوامع مبتنی بر رقابت تبدیل گردید. چنین رقابتی هسته‌های اولیه نظام سرمایه‌داری را پایه‌گذاری کرد. تأثیر صنعت بر جامعه و نیروی انسانی در ابتدای امر، بهره‌کشی بی‌رحمانه از نیروی انسانی را به همراه آورد. همین امر باعث گردید تا حرکت‌ها و نهضت‌های ضد سرمایه‌داری، و به دفاع از حقوق کارگران در جوامع صنعتی در ابتدای جریان صنعتی شدن آنها آغاز گردد (ویلیامز، ۱۹۶۳: ۴۳).

تأثیر دیگری که صنعتی شدن بر جامعه سنتی بر جای می‌گذارد، این است که با بهره‌گیری از نیروهای مختلف، موازین مختلف اجتماعی و فرهنگی، و سنت‌های دیرینه جامعه شدیداً تحت تأثیر قرار می‌گیرند. همین طور، به دنبال توسعه و گسترش صنعت و صنعتی شدن، تغییرات بیشتری نیز در آینده در جوامع به وقوع خواهد پیوست، که در آن بسیاری از ارزش‌های کنونی جای خود را به ارزش‌ها و هنجارهای جدید می‌دهند (ویلیامز، ۱۹۶۳: ۴۴).

در شرایط صنعتی شدن، جهت اداره منابع و کارخانجات صنعتی، نیروی کار می‌بایست از خارج از جامعه مورد نظر تأمین (استخدام) گردد. این وضعیت مدت‌ها در جوامع صنعتی جریان داشت، یعنی این جوامع به دنبال توسعه سریع خود نیاز به نیروی کارآمد و متخصص داشتند. در چنین شرایطی، نیروهای یاد شده با زمینه‌های نژادی، مذهبی، قومی، زبانی و ... در نقاط محل استقرار

صنعت، متفاوت بوده‌اند. این جریان اثرات پیش‌بینی نشده‌ای بر ارزش‌های جامعه بر جای گذاشته است.

جریان یاد شده در سایر جوامع صنعتی نیز به وقوع پیوست؛ یعنی وضعیتی که در آن نیروی انسانی زیادی با ارزش‌های خاص خود، قالب‌های فرهنگی خود و ... به این جوامع وارد شد که تضادهای فراوانی را به دنبال داشته است. در این قبیل کشورها همواره یک نوع استحاله فرهنگی متأثر فرهنگ وارداتی، جریان دارد؛ پدیده‌ای که افراد بومی نیز از آن رضایت چندانی ندارند. این گونه کنار یکدیگر قرار گرفتن فرهنگ‌های مختلف، اجتماع و وحدت جامعه قدیمی را دگرگون می‌نماید. در مقابل، نگرش‌های جدید، چارچوب‌های فکری متفاوت، مجموعه‌های فرهنگی مختلف و نظایر آن جایگزین می‌گردد. جریان یاد شده در قالب ابعاد مختلف نوسازی یا مدرنیزاسیون، و امروزه جهانی شدن، هر چه بیشتر تقویت می‌گردد، و در نتیجه ارزش‌های فرهنگی در سطح جهانی، دگرگونی بی‌سابقه‌ای را شاهد خواهند بود (ویلیامز، ۱۹۶۳: ۴۵).

بدین ترتیب با چنین روندی شاهد خواهیم بود اجرای چنین توسعه‌ای با تبعات خاص آن همراه بود و هویت فرهنگی نیز تغییر یافته و مسائل خاص خود را در جامعه ایجاد خواهد نمود. بدین ترتیب تغییرات اجتماعی و فرهنگی، تغییر در الگوهای مصرف، تغییر در نظام خانواده و نظایر آن، به دنبال پیدایش جامعه شهری - صنعتی پدیدار می‌گردند (ویلیامز، ۱۹۶۳: ۴۶).

۳-۳- تبدیل شدن ثروت به ارزش در فرآیند توسعه برونزا و پیامدهای آن

با توجه به آنکه الگوهای توسعه برونزا، اغلب بر ارزش‌های خاص و بصورت مشخص بر اقتصاد تأکید داشته و در تلاش هستند تا گزینه برتری جویی انسان را از راه توسعه صنعتی ارضاء نمایند، توجه آنان به بدست آوردن ثروت از این رهگذر بسیار زیاد است. بدین ترتیب ثروت به عنوان یک ارزش قابل ستایش شده و فرهنگی شکل خواهد گرفت که مبتنی بر افزایش ثروت بوده و به عنوان یک هنجار در جامعه نهادینه می‌شود.

البته آنچه درباره افزایش ثروت گفته می‌شود، یکی از اصول متغیر توسعه است و گاهی جوامع با جمع‌گرایی نیز می‌توانند به آن برسند، نظیر آنچه در ژاپن روی داد. اما آنچه از توسعه تعبیر می‌شود همان فرآیند توسعه برونزا است و به عبارت دیگر بحث ما از توسعه، توسعه‌ای است که با بهره‌گیری از الگوهای وارداتی غربی صورت پذیرد که در این زمینه توضیح خواهیم داد که چگونه توسعه برونزا به تغییر در ارزش‌ها و فرهنگ و نهایتاً به چالش برای هویت می‌انجامد. در

اینجا می‌خواهیم ببینیم که با ارزش شدن ثروت چه پیامدهایی برای بخش‌های دیگر جامعه و چه تأثیری بر روی ارزش‌های دیگر دارد. در ادامه به این بررسی خواهیم پرداخت که چگونه ثروتمندان نه فقط «ارزش ثروت» را بلکه دیگر ارزش‌های خود را نیز به تدریج بر مردم کل جامعه و مسئولین رده‌های مختلف القاء و حاکم می‌کنند و از آن طریق بر آنها سلطه می‌یابند (رفیع‌پور، ۱۳۸۴: ۲۲۸). بدین ترتیب در این فرآیند ارزش‌های مادی جایگزین ارزش‌های معنوی در فرهنگ شده و هویت آن را تحت تأثیر قرار خواهد داد.

در این زمینه آقای فرامرز رفیع‌پور در کتاب توسعه و تضاد و با استفاده از چند تئوری به تبیین فرآیند با ارزش شدن ثروت در جامعه و پیامدهای آن پرداخته است. وی در این زمینه آورده است:

برای تبیین این تغییر ارزشی از چند تئوری می‌توان استفاده کرد که یکی از مهمترین آنها تئوری «یادگیری» یا «مبادله» آقای هومنز است که طی آن رفتار تابع تشویق (پاداش) و توبیخ (هزینه) است. بدین معنی که اگر اعضا جامعه از ارزش‌های القا شده از سوی ثروتمندان پیروی نکنند، با روش‌ها و ابزارهای مختلف به طور نامحسوس توبیخ و مجازات می‌شوند (رفیع‌پور، ۱۳۸۴: ۲۲۸). بعد از این مقدمه کوتاه ما مراحل و چگونگی فرایند تغییر ارزش‌ها را تشریح می‌نماییم.

وقتی که نمایش ثروت آغاز گشت در پی آن مقایسه‌ها و احساس محرومیت‌ها به وجود می‌آید و به تدریج ظواهر و ابزار مادی مانند اتومبیل، لباس، طلا و جواهر مقیاس ارزیابی می‌شوند. انسان‌ها در هر گروه که هستند خود را براساس این مقیاس‌ها با افراد آن گروه مقایسه می‌کنند. عده‌ای (قشر بالا) می‌خواهند از دیگران جلو بزنند (= برتری‌جویی و خودنمایی) و عده‌ای دیگر می‌خواهند از دیگران عقب نمانند و چیزی از دیگران کم نداشته باشند، آن هم بیشتر در ظاهر؛ زیرا مقیاس‌های ظاهری ملاک ارزیابی قرار می‌گیرند. از اینجا است که ظاهرسازی در جامعه رواج می‌یابد و به یک عنصر فرهنگی پایدار تبدیل می‌گردد (رفیع‌پور، ۱۳۸۴: ۲۲۸).

هر کس پول و ظاهری متناسب با آن (و دال بر دارندگی) داشت مورد احترام (= تشویق) قرار می‌گیرد و در مقابل فقرا، تحقیر (= توبیخ) می‌شوند. در نتیجه فقرا نیز همانند بقیه کوشش می‌کنند تا ظاهری مانند آن بالایی‌ها داشته باشند؛ حداقل تا آن حد که تحقیر نشوند. از اینجا است که مردمی که قبلاً ساده می‌زیستند، به تجملات روی می‌آورند. حال اگر کسی در این مسابقه بیهوده شرکت نکند، «بی‌عرضه» و «ناتوان» و یا «معجون» تلقی شده و از جانب دوستان و اقوام و

حتی زن و فرزند خود به گونه‌ای (تمسخر) توییح خواهد شد، در نتیجه یک فشار هنجاری برای پیروی مقیاس‌های مادی تعیین شده از سوی قشر بالا ایجاد می‌شود (رفیع‌پور، ۱۳۸۴: ۲۲۹).

وقتی مسابقه بر اساس مقیاس‌های ارزشی تعیین شده از جانب قشر بالا آغاز شد و به راه افتاد، کم و بیش یا اکثراً می‌خواهند در واقع ادای قشر بالاتر از خود را در آورند و هیچ‌کس به آن چیزی که دارد و در آنجایی که هست، راضی نیست. همه می‌خواهند پز بدهند: با لباس، با ماشین، با خانه و وسائل منزل، با مدرک، حتی طرز صحبت کردن. انسان‌ها دیگر طبیعی نیستند، خودشان نیستند مصنوعی می‌شوند، همه چیز و همه کار را برای نشان دادن به دیگران می‌کنند، چه در قیافه ظاهری (ناخن مصنوعی، مژه مصنوعی و... مصنوعی و بینی عمل کرده....) چه در انتخاب شغل، چه در انتخاب اتومبیل و منزل و وسائل آن چه در انتخاب همسر و انتخاب مدرسه (رفیع‌پور، ۱۳۸۴: ۲۲۹).

این فرآیند از قشر بالای جامعه شروع می‌شود. پس از آنکه قشر بالا نمایش ثروت را آغاز کرد و این نمایش نه توییح، بلکه تشویق شد؛ سپس قشر متوسط بالا (زودپذیرها) و بعد متوسط پایین پیروی را آغاز می‌کنند (رفیع‌پور، ۱۳۸۴: ۲۴۲).

در شروع و میزان این پیروی باز به گونه‌ای دیگر میزان تشویق و توییح مؤثر است. در جامعه‌ای مانند ایران که از گروه‌های مختلف با ارزش‌های گوناگون و متفاوت از یکدیگر تشکیل شده است (مثلاً مذهبی / غیر مذهبی، فقیر / ثروتمند، انقلابی / غیر انقلابی و...)، تضاد ارزشی انسان‌ها را به آن وامی‌دارد که برای پرهیز از توییح، همواره خود را در ظاهر منطبق با ارزش‌های حاکم در هر گروه نشان دهند. در یک جا ظاهری اسلامی و در جای دیگر درست برعکس، در نتیجه در رفتار و شخصیت آنها در کنار عنصر فرهنگی «ظاهرسازی» یک عنصر دیگر نیز به وجود می‌آید و آن «دو چهره‌گی» و عدم صداقت است که در برخی از موارد (در صورت تضاد خانواده با مدرسه) از بچگی به آن خو می‌گیرند و این مورد با فرض این است که فقط وجود دو گروه متضاد را در جامعه در نظر بگیریم!

این یکی از پیامدهای تضاد ارزشی است که خود پیامدهای دیگر نیز دارد؛ مثلاً در شخصیت انسان‌ها و در اعتماد اجتماعی: انسان‌ها چهره‌ای از خود نشان می‌دهند که آن نیستند، شاید هم هستند هان؟ نه نیستند! چرا بابا هستند (رفیع‌پور، ۱۳۸۴: ۲۴۲).

این یک عدم تعادل روانی را در پی دارد. انسان‌ها می‌دانند که واقعاً جایشان کجا است، به این دوچهره‌گی خو می‌گیرند و از شخصیت‌های پرتضاد می‌شوند. از طرف دیگر در روابط

اجتماعی خود به شخص مقابل چهره و رفتاری نشان می‌دهند که با وصف «نمایش معصومیت» شخص مقابل به آن اعتماد ندارد. اگر یک نفر پیدا شود که در روابط اجتماعی واقعاً صادقانه برخورد کند، آیا به او اعتماد خواهد شد؟ پاسخ روشن است و قطعاً درصد نه چندان کمی از اعضای جامعه (بالاخص آنان که دچار تضاد ارزشی نیستند) مایلند صادقانه برخورد کنند، اما اعتماد متقابل به سختی میسر خواهد شد این کاهش اعتماد اجتماعی برای یک نظام اجتماعی بسیار مضر است (رفیع‌پور، ۱۳۸۴: ۲۴۳).

بدین ترتیب با چنین تحولاتی در فرهنگ که بر اثر توسعه برونزا ایجاد می‌شود و تغییرات فرهنگی و ارزش ایجاد شده در فرآیند توسعه، چالش‌هایی برای هویت فرهنگ ایجاد خواهد شد و این چالش‌ها در صورت حل نشدن و تبدیل نشدن به فرصت، به تهدیدی برای جامعه تبدیل خواهند شد.

بدین ترتیب افراد جامعه با بررسی همه جانبه فرهنگ‌های معاصر، دست به گزینش زده و یکی از آنها را بر دیگری ترجیح می‌دهند که قطعاً چنین گزینشی، مستلزم معرفت به فرهنگ‌ها و داوری درباره آنهاست، ولی با این حال نتیجه داوری مذکور، اولویت بخشیدن به فرهنگ بیگانه بر فرهنگ خودی است. نکته دیگر اینکه برتری دادن فرهنگ بیگانه بر فرهنگ خودی مبتنی بر شناخت اصولی و جامع آنها نبوده، بلکه حاصل نوعی تقلید شتابزده از ظواهر فرهنگی بیگانه و در نتیجه دلبستگی به آن و روی گرداندن از فرهنگ خودی است. در هر دو صورت فرجام کار یکی بوده و آن، گم کردن هویت فرهنگی خویش می‌باشد. بدین ترتیب توسعه برونزا که بر اساس اصول خاص خود شکل گرفته در صورت اجرا، موجب شکل‌گیری تضادها و چالش‌هایی برای هویت فرهنگی خواهد شد.

۴. لزوم توجه به ارزش‌ها در توسعه

از آنچه در خصوص توسعه و بویژه توسعه صنعتی در کشورها با الگوهای مختلف صورت گرفت می‌توان نکاتی را استنباط نمود. از یک سو هم ارزش‌های متناسب با توسعه بر نهادهای اجتماعی تأثیر گذاشته و مسیر توسعه را هموار می‌کنند و هم نهادها بر ارزش‌های متناسب توسعه مؤثرند. از این رو نمی‌توان ضرورتاً یکی را مقدم و دیگری را مؤخر پنداشت. گرچه تاریخ برخی کشورهای صنعتی نشان می‌دهد که نخست تحولی در ارزش‌ها و تفکر و اندیشه جامعه پدیدار شده است، آنگاه تحولات اجتماعی دیگری رخ داده است. تردیدی نیست این دو عامل همدوش

با هم می‌توانند با تکمیل و متمیم یکدیگر، مسیر دشوار توسعه را به خوبی طی نمایند. بدین معنا که از یک سو ارزش‌های اجتماعی متناسب با توسعه را ایجاد و تقویت نموده و از سوی دیگر مؤسسات و نهادهای اجرایی را به گونه‌ای سازماندهی کرد که ارزش‌های مطلوب توسعه‌ای در آن نهادینه شود (نظرپور، ۱۳۷۸: ۸۶).

انگیزه و محرک دستیابی به تلاش‌های اجتماعی بزرگ، ناشی از ارزش‌ها و آرمان‌های فرهنگی و اجتماعی حاکم بر جامعه است. در توسعه نیز زمانی که دستیابی انسان به حیاتی عزت‌مند و اتکا به خود، همراه با گسترش دایره انتخاب، به عنوان یک ارزش اجتماعی پذیرفته نشود، انگیزه‌ای قوی برای توسعه نیز ایجاد نخواهد شد. از همین رو باید با تبیین دقیق توسعه، و ترسیم وضعیت موجود و مطلوب و بار ارزشی دادن به حرکت از وضع موجود به مطلوب و آرمانی نمودن آن، انگیزه‌های محکم و نیرومندی برای توسعه برانگیخت. مطمئناً وقتی توسعه به یک آرمان تبدیل شد، مردم سختی‌های مسیر را با جان و دل تحمل خواهند نمود و سستی و رخوت گریبانگیرشان نخواهد شد.

با توجه به تنوع و گستردگی الگوهای توسعه، در تدوین الگوی مناسب برای هر جامعه‌ای، پیشاپیش باید شرایط و مقتضیات کشور، ارزش‌های اجتماعی و مورد نظر جامعه را شناسایی، و همسو با آن به طراحی الگو پرداخت. تنها در این صورت است که جامعه از تنش‌ها و بحران‌ها نجات یافته و همه توان مادی و معنوی خویش را برای وصول به اهداف آن الگو بسیج می‌نماید. الگوی توسعه، مخلوق اجتماع و ارزش‌های حاکم است و این مخلوق در همه جا قادر به زیستن نیست. از این رو تنها در صورتی می‌توان از الگوهای وارداتی سود جست که مطابق با شرایط و مقتضیات و ارزش‌های جامعه باشد. متأسفانه به دلیل بی‌توجهی به این مهم، الگوهای منتخب توسعه در ایران در گذشته، کارایی خود را از دست داده‌اند. در هر صورت ارزش‌های مطلوب در جامعه مهم‌ترین نقش را در ترسیم الگوی توسعه از خود بر جای خواهند گذاشت (نظرپور، ۱۳۷۸: ۸۷).

تنها در صورت درونزا شدن توسعه است که بر نامه‌های آن از انسجام خاصی برخوردار خواهد بود. زیرا با استفاده از افکار، اندیشه‌ها، ارزش‌ها، امکانات، مهارت‌ها و در نظر گرفتن همه شرایط خاص زمانی و مکانی، می‌توان کشور را به توسعه‌ای پایدار، ماندنی و شکوفا سوق داد. اعتماد به نفس که به عنوان یکی از ارزش‌های اصلی توسعه مطرح است، به شکل‌های استقلال و خوداتکایی، زمانی تحقیق می‌باید که توسعه با استفاده از همه امکانات و توانایی‌های مادی و غیر

مادی درون جامعه صورت پذیرد؛ گرچه استفاده از تجربیات دیگران در تدوین برنامه‌های توسعه درون‌زا امری پذیرفته شده و ضروری است (نظریور، ۱۳۷۸: ۸۹).

بدون توجه به فرهنگ جامعه نمی‌توان توسعه را در خدمت انسان قرار داد. فرهنگ که شامل تمامی ارزش‌ها، اعتقادات، آرمان‌ها، آداب و رسوم، باورها و الگوهای یک ملت می‌شود، نخستین و اصلی‌ترین سرمایه و منبع همیشه جوشان انسانی است و دل بستن به آن به معنای امید داشتن به آینده‌ای متعلق به انسان‌ها و پاسخگوی انتظارات آنهاست. در این میان توجه به ارزش‌ها که هسته اصلی و خمیر مایه فرهنگ‌ها محسوب می‌شوند، از اهمیت بسزایی برخوردار است. هنگامی که فرهنگ جامعه و به ویژه ارزش‌های اجتماعی همسو با جهت‌گیری مطلوب توسعه باشد، فرایند توسعه شتابنده و دلپذیر صورت خواهد پذیرفت. زیرا انسان به عنوان عامل توسعه، زمانی به خوبی از عهده این نقش برمی‌آید که ارزش‌ها، باورها و آرمان‌های متناسب با توسعه در نهاد او شکوفا شده باشد، و انگیزه‌ای قوی و نیرومند را در درون و وجود او شعله‌ور سازد (نظریور، ۱۳۷۸: ۹۰).

توسعه هرگز نمی‌تواند در اهداف، قانونمندی‌ها، برنامه‌ریزی‌ها و سیاست‌گذاری‌ها و راهبردهای خود مستقل از ارزش‌ها بروز و ظهور نماید. از این رو نمی‌توان برای دستیابی به توسعه‌ای مطلوب، اهداف، قانونمندی‌ها و ... را از کشورهای توسعه‌یافته، به همان شکلی که در آنجا پیاده شده، برگرفت و در مقام اجرای آن در کشور خود برآمد؛ بلکه باید با توجه به شرایط فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی، اهداف مورد نظر را ترسیم نمود؛ فرهنگ و عناصر مساعدش را به خوبی شناخت و قانونمندی‌های لازم را کشف کرد، آنگاه به برنامه‌ریزی، سیاست‌گذاری و الگوسازی روی کرد.

الگوهای توسعه گفته یا ناگفته، نوشته یا نانوشته، بر پایه فرهنگ و ارزش‌های خاصی پی‌ریزی شده و با همان زاویه به جهان، انسان، روابط انسانی و همچنین روابط انسان با طبیعت، اشیا و کالاها می‌نگرند. گرچه برخی از طراحان الگوهای توسعه مدعی هستند که بدون نگاه ارزشی خاص و تنها با تکیه بر قانونمندی‌های عمومی، اقدام به الگوسازی نموده‌اند، اما واقعیت این است که همواره فرهنگ و ارزش‌ها و معیارهای مورد نظر خود را مفروض گرفته‌اند و از همان نظرگاه به واقعیت نگریسته‌اند؛ ولی متأسفانه همواره سعی در اختفای آنها دارند (نظریور، ۱۳۷۸: ۹۲).

تبعیت از این الگوهای برون‌زا در برنامه‌ریزی توسعه در کشورهای جهان سوم که نوعاً

فرهنگ‌هایی متفاوت از کشورهای پیشرفته صنعتی دارند، آثار مثبتی بر جای نگذاشته است. از جمله این تأثیرات می‌توان تغییر در ارزش‌ها را اشاره نمود که این تغییر در ارزش‌ها به نوبه خود در تغییر فرهنگ مؤثر است. این تغییر در فرهنگ زمینه‌ای را برای شکل‌گیری چالش‌های هویتی در عرصه فرهنگ فراهم خواهد نمود.

چنانچه انسان‌هایی که به فرهنگ‌های مختلف تعلق دارند، اشیای تبادل‌پذیر بودند که در موقعیت‌های معین، واکنش‌های یکسانی نشان می‌دادند، هم تحلیل و هم سیاست اجتماعی و اقتصادی بسیار آسان‌تر می‌شد؛ لیکن شواهد خلاف آن را نشان می‌دهد. الگوهای وارداتی که بر عقاید و ارزش‌های خاصی متکی هستند، از آن جا که گاهی با عقاید و ارزش‌ها و باورهای این جوامع در تضادند، اغلب موجب بروز بحران هویت‌ها، تنش‌ها، ناآرامی‌ها و مشکلاتی در کشورهای جهان سوم شده‌اند.

همانطور که ذکر شد الگوهای توسعه مخلوق اجتماع، فرهنگ و ارزش‌های حاکم است و این مخلوق در هر محیطی نمی‌تواند به حیات خود ادامه دهد، مگر اینکه فرهنگ متناسب با خود را در آن پیاده نماید. در روند توسعه، این امر در برخی از کشورها اتفاق افتاده و توانسته‌اند فرهنگ خود را پیاده نمایند، اما همواره تغییر در فرهنگ و ارزش‌ها با چالش‌هایی مواجه خواهد شد. بدین ترتیب چالش میان فرهنگ جدید و قدیم و همچنین میان هویت خودی و هویت توسعه، زمینه‌ای را برای چالش هویت فراهم می‌نماید که این چالش ممکن است تبدیل به بحران هویت شده و در تهدیدسازی برای امنیت مؤثر واقع شود.

همان طوری که ریموند شاسله گفته است: «تأکید بر هویت فرهنگی شرط لازم حاکمیت و استقلال و شکوفایی توانایی‌های فردی و توسعه هماهنگ جوامع است، اقدامی است رهایی‌بخش، اسلحه‌ای است برای مبارزه در جهت نیل به استقلال واقعی. تأکید بر حفظ هویت فرهنگی با رد هر گونه تقلید و کنار گذاشتن شیوه‌های فکری و عملی بیگانه، امکان‌پذیر است. هویت فرهنگی به معنای دفاع از سنت‌ها و تاریخ و ارزش‌های اخلاقی و حفظ میراث نیاکان؛ غیر از سنت‌گرایی، گذشته‌گرایی، بی‌حرکی و انزواست. هویت فرهنگی در ارتباط و تماس با سنت‌ها و ارزش‌های ملل دیگر نو و غنی می‌شود و امکان تعالی و شکوفایی انسان را افزایش می‌دهد (سریع‌القلم، ۱۳۷۵: ۵۰).

نتیجه

در این مقاله تلاش کردیم تا ضمن تعریف مختصری از هویت و بحران هویت به تبیین تأثیر توسعه بر هویت و تعاملی که می‌توانند داشته باشند، پردازیم. آنچه مقصود ما از توسعه بود نه به عنوان احصاء یکی از گونه‌های خاص از توسعه بلکه خود مفهوم توسعه و خواستگاه جغرافیایی آن بود که نشأت گرفته از غرب می‌باشد. اما در مجموع آنچه در غرب به عنوان توسعه مطرح شده، توسعه اقتصادی بوده و دیگر گونه‌های توسعه برای رسیدن به غایتی به نام توسعه اقتصادی مطرح شده است.

بسته به اینکه چه نوع الگویی از توسعه در جامعه اجرا شود، تأثیر توسعه بر هویت می‌تواند متفاوت باشد. هر چند توسعه‌یافتگی به عنوان یک غایت می‌تواند تأثیر مثبت بر هویت داشته باشد، اما موضوع پژوهش ما تأثیری است که فرآیند توسعه می‌تواند بر هویت داشته باشد. در بررسی انجام شده مشخص گردید که توسعه در صورتی که با استفاده از الگوهای بیرونی و بصورت برونزا صورت گیرد، آثار و پیامدهای نامطلوب‌تری را بر جامعه ایجاد خواهد نمود.

اغلب الگوهایی که به کشورهای جهان سوم به منظور توسعه ارائه شده، الگوهای غربی است که اجرای آن در کشورها موجب تغییر در فرهنگ آنان گردیده است. بطور کلی الگوهایی که مبتنی بر مادی‌گرایی بوده و تأکید بر اقتصاد دارد و تمامی تلاش را در راستای پیشرفت اقتصادی می‌داند و حتی عنوان توسعه فرهنگی را به معنی تغییر در فرهنگ به گونه‌ای که با اقتصاد همراه باشد، توضیح می‌دهد؛ تأثیر مخربی بر فرهنگ‌هایی دارد که در آن بحث ارزش‌های غیر مادی و غیر اقتصادی نیز مطرح شده است.

از جمله این تحولات فرهنگی می‌توان به تبدیل شدن ثروت به ارزش و زیر سؤال رفتن ارزش‌های دینی که با این ارزش در فرهنگ توسعه در تضاد است، اشاره نمود. بدین ترتیب در بسیاری از ارزش‌های فرهنگی، تغییر حاصل شده به گونه‌ای که فرهنگ جامعه در کشورهایی که از این الگوهای برونزا استفاده می‌کنند به فرهنگ کشورهایی که توسعه از آنان وارد شده است، بسیار نزدیک می‌شود.

با چنین تحولاتی هویت فرهنگی که قوام‌دهنده و منسجم‌کننده آن است با چالش روبرو شده و پس از چندی، به بحران هویت می‌گراید. بدین ترتیب توسعه برونزا دارای اثرات منفی خواهد بود. از آن جمله این که الگوهای برونزا، ارزش‌های جدیدی را وارد می‌کند که با ارزش‌های درونی جامعه همسان نبوده و موجب بحران هویت فرهنگی جامعه خواهد شد. بدین ترتیب به

منظور جلوگیری از چالش‌های هویتی در فرآیند توسعه، می‌باید به ارزش‌ها توجه نمود؛ چرا که با استفاده از الگوها و شاخص‌های توسعه برونزا، نمی‌توان به انسجام جامعه کمک نمود.

منابع

- آکوچکیان، احمد (۱۳۷۱)، «مقاله فرهنگ و اندیشه توسعه»، ماهنامه فرهنگ و توسعه، ش ۱۲.
- افروغ، عماد (۱۳۸۷)، **هویت ایرانی و حقوق فرهنگی**، تهران: انتشارات سوره مهر.
- پای، لوسین دیلو و دیگران (۱۳۸۰)، **بحران‌ها و نوالی‌ها در توسعه سیاسی**، ترجمه غلامرضا خواجه‌سروی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- پرتویی، اصغر (۱۳۸۷)، «سیاست‌های توسعه و بحران هویت در ایران»، **دو فصلنامه دانش سیاسی**، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق، شماره ۷.
- تفضلی، فریدون (۱۳۷۵)، **تاریخ عقاید اقتصادی**، تهران: نشر نی، چاپ اول.
- دوپویی، گزاویه (۱۳۷۴) **فرهنگ و توسعه: از پذیرش تا ارزیابی**، ترجمه فاطمه فراهانی و عبدالحمید زرین‌قلم، تهران: مرکز انتشارات کمیسیون ملی یونسکو در ایران.
- دورکهایم، امیل (۱۳۶۹)، **درباره تقسیم کار اجتماعی**، ترجمه باقر پرهام، بابل: کتابسرای بابل، چاپ اول.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷)، **لغت‌نامه دهخدا**، زیر نظر محمد معین، جعفر شهیدی، تهران: دانشگاه تهران، مؤسسه لغت‌نامه دهخدا.
- رجائی، فرهنگ (۱۳۸۲)، **مشکل هویت ایرانیان امروز**، تهران: نشر نی.
- رفیع‌پور، فرامرز (۱۳۸۴)، **توسعه و تضاد**، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- روح‌الامین، محمود (۱۳۶۸)، **زمینه فرهنگ‌شناسی**، تهران: عطار.
- ستاریفر، محمد (۱۳۸۰)، جزوه درسی توسعه اقتصادی دانشگاه علامه طباطبائی (ره)، چاپ نشده.
- سریع‌القلم، محمود (۱۳۷۲)، **عقل و توسعه یافتگی**، تهران: نشر سفید.
- سریع‌القلم، محمود (۱۳۷۵)، **توسعه جهان سوم و نظام بین‌الملل**، تهران: نشر سفیر.

- سینائی، حسین (۱۳۷۰) «بحران هویت»، **فصلنامه فرهنگ**، سال اول، شماره ۴.
 - شیخی، محمدتقی (۱۳۸۵)، **جامعه شناسی توسعه**، تهران، نشر حریر.
 - الطایی، علی (۱۳۷۸)، **بحران هویت قومی در ایران**، تهران: نشر شادگان.
 - عظیمی، حسین (۱۳۷۱)، **ماهنامه ایران فردا**، ش ۲.
 - فروم، اریک (۱۳۶۶)، **گرنیز از آزادی**، ترجمه عزت الله فولادی، تهران: انتشارات مروارید، چاپ چهارم.
 - مرتضویان، علی (۱۳۷۲)، «بحران در تاجیکستان، نقش زبان مشترک در بازسازی هویت ملی»، مقاله عرضه شده در **سمینار بین المللی روند توسعه در آسیای مرکزی و قفقاز**، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.
 - معین، محمد (۱۳۸۷)، **فرهنگ فارسی معین**، تهران: منشأ دانش.
 - نظریور، محمدتقی (۱۳۷۸)، **ارزش ها و توسعه**، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
 - نقی پور، محمد (۱۳۷۹)، جمع گرایی فرهنگی مدیریت مبتنی بر مشارکت و توسعه، **ماهنامه فرهنگ و توسعه**، ش ۹.
 - کاستلز، امانوئل (۱۳۸۰)، **عصر اطلاعات، قدرت هویت**، ترجمه حسن چاوشیان، ج ۲، تهران: طرح نو.
 - کجویان، حسین (۱۳۸۴)، «توسعه سرایی ویرانگر»، **فصلنامه راهبرد یاس**، شماره ۳.
-
- Adam Kuper and Jesica Kuper(1996), *The Social Science Encyclopedia*, London and Newyork :Routledge, 2nd Edition789kk.
 - Billington,R. & et,al(1991), *Culuture and society*, London, Macmillan.
 - Levine,L.W.(1988) *Highbrow/Lowbrow:The Emergence of Cultural Hierarchy in America*, Cambrige , Harvard University Press.
 - Williams, R. (1963), *Culture and Society* , London ,Chatto & Windus.